

# فردوسی طوسی

## در

### آئینه شاهنامه<sup>۱</sup>

دکتر سید مصطفی آزمایش

شاهنامه دیواری رفیع و بارویی منیع است که حصار نامرئی به گرد عرصه وسیع فرهنگی ایران کشیده و این حوزه جوشنده را از تلاطم حوادث بنیان کن و طوفان‌های خانمان برافکن و سیل‌های توفنده تهاجم‌های نظامی و فرهنگی اقوام مهاجم و ممالک ستیزه‌کار مخالف پاس داشته.

دیوار چین به صورت سدّی گذارناپذیر از فواصل بسیار دور – حتی از کره ماه بر سطح زمین – گرداگرد قلمرو چین قابل رصد است، می‌توان به سیاحتش رفت و از ابهتش در شگفتی شد. اما با دو چشم سر نمی‌توان به تماشای دیوار دفاعی شاهنامه نشست، چرا که بصر قادر به ادراک آن نیست؛ باید از سر بصیرت به ژرفنای وقایع تاریخ این مرزوبوم در چهارراه پر آشوب سرنوشت نگریست تا بتوان سایه ممتدّ و خلل‌ناپذیر این سدّ ستبر و برز را با حسّی درونی لمس نمود.

بی‌تردید شاهنامه فردوسی اثری شگرف و شگفت است؛ آن قدر شگرف که شگفت‌آفرینی‌اش سیمای سازنده و چهره بناکننده آن یعنی استاد ابوالقاسم فردوسی طوسی را از چشم حیرت‌زده خوانندگان و دوستدارانش فرو پوشانده است.

گوی، دیوارگر و مهندس و سازنده و معمار این "کاخ رفیع" در پشت باروهای بلند و دیوارهای فرازمندش، سال‌ها و سده‌ها از نظرها پوشیده مانده است. فردوسی را باید از خلال شاهنامه شناخت، اما این امر سهل و آسانی نیست. چرا که شاهنامه آن‌چنان جذاب و سحرانگیز و کشاننده و رباینده و مستقل است که فرصت از خواننده می‌رباید و او را مجال توجّه به سازنده و پردازنده آن نمی‌دهد.

### ساختمان شاهنامه

شاهنامه به گفته سراینده آن شصت هزار بیت دارد. بیت یعنی خانه؛ پس در صحنه شاهنامه شصت هزار خانه بنا شده، که هر خانه‌ای قلعه‌ای است با پایه‌هایی در قعر زمین و باره‌هایی در ژرف افلاک؛ آن‌چنان پرصلابت و استوار که زمین‌لرزه و طوفان و تندباد گزندگی به حریمش نمی‌رساند. سازنده این کاخ‌ها مهندسی است که با مصالح فرهنگی به‌پیوند و نظم این معماری شگرف همّت ورزیده و بنایی پی‌افکنده که عدیل و همتایی در ادب و فرهنگ جهانی برای آن نمی‌توان یافت.

پس جا دارد از خود بپرسیم این چنین مهندسی گواهی فراغت از تحصیل خود را از کدام دانشگاه و مدرسه‌ای اخذ نموده؛ در کدام مکتب درس خوانده و نزد کدام استاد تربیت شده؛ و این چنین مهارت و چیرگی در فرهنگ و

<sup>۱</sup> - مقاله حاضر قبلاً در این آدرس منشر شده است: عرفان ایران، مجموعه مقالات (۸)، تهران، انتشارات حقیقت، چاپ اول، بهار ۱۳۸۰.

ادب را از که و در کجا آموخته و فراگرفته است.

اما اگر یکایک خانه‌های این قلعه منیع را جستجو کنیم به شرح حال مشخصی نسبت به سازنده آن دست نمی‌یابیم. چراکه وی چندان در پی معرفی خویش نبوده و از جزئیات احوال زندگی خود سخنی نگفته. تنها از رنج پیری و سختی معیشت گهگاه گله‌هایی کرده؛ گاه نیز گوشه‌ای از پرده آویخته بر دنیای معتقداتش را کنار زده و چشم‌انداز اندکی از آن را در برابر انظار ناظران نهاده است.

سیمای فردوسی برای ایرانیان و شاهنامه‌خوانان در سایه روشن ابهامات مخفی است. آوازه داستان‌های رستم دستان در گوش همه ایرانیان هست، شکوه رستم چنان فضای ذهنی خوانندگان و شنوندگان شاهنامه را پر کرده که مجال برای پرداختن به فردوسی باقی نگذاشته، و شاید غالب آنان فردوسی را تنها به‌عنوان قصه‌گو و "نقال" پهلوانی‌های رستم بشناسند. اما فردوسی کیست!؟

### تحقیق در نسخه‌های شاهنامه

بررسی سوانح حیات فردوسی خالی از اشکال نیست. زیرا:

- چنان که یاد شد وی به احوال خود جز درباره شکایت از پیری و ضعف و تهیدستی و یک بار در نوزده بیت به مرگ پسرش - بدون آن که نام او را ببرد - نپرداخته و ارائه سایه روشن سیمای سراینده را آماج خود قرار نداده است؛

- از جانب دیگر مطالبی که درباره وی اندک اندک در افواه عام شیوع یافته نیز به‌قدری آمیخته با افسانه و اوهامند که قابلیت استناد ندارند.

پس چاره چیست؟ جز آن که در آینه "سروده"، انعکاس روح بلند "سراینده" را جستجو کنیم، و برای شناخت شخصیت بزرگوارش در بستر عقاید و معتقداتش گامی چند به پیش بگذاریم.

اما برای چنین مهمی حداقل باید به نسخه‌ای متقن از شاهنامه دسترسی داشته باشیم که آینه‌ای بی‌زنگار و بی‌غل و غش باشد. نه قابی که در آن هر ناسخ و کاتبی تصویر عقاید خود را ترسیم نموده باشد. دریغا که چنین نسخه‌ای از شاهنامه نیز در دسترس نیست و به نسخه‌های موجود نیز نمی‌توان چندان اعتمادی کرد.

قدیمی‌ترین نسخه موجود شاهنامه یعنی نسخه فلورانس با زمان شاعر بیش از دویست سال (۶۱۴ هجری قمری) فاصله دارد و در عرض دویست سال بسیار دستبردها می‌تواند در این گنجینه رفته باشد، خاصه در ایام پرآشوب خراسان.

مهم‌ترین بخش‌هایی از شاهنامه که در جستجو و پژوهش در شخصیت فردوسی به کار می‌آیند، همان بخش‌هایی است که بیش از همه طعمه طعنه‌ها و تصرف‌ها قرار گرفته است. چرا؟ زیرا با اعتقادات شاعر که احیاناً خلاف اعتقادات و افکار عمومی ساخته حکومت است، سروکار دارد.

در همان مقدمه شاهنامه، جایی که استاد فرهیخته و ارجمند طوس اندکی گوشه پرده را از روی اعتقادات مذهبی و جهان‌بینی خود برداشته، یعنی در همان ابیات صفحه‌های نخست شاهنامه، بیشترین دست‌اندازی‌های صورت گرفته است. نسخه‌برداران متعصب ابیاتی را یا زدوده (مانند برخی از مصرع‌ها که تراشیده و پاک شده و ابیات

ناقص گشته) یا افزوده‌اند (مانند چهار بیت سستی که در مدح چهار خلیفه سرهم شده و در حاشیه ابیات متن افزوده شده است).<sup>۱</sup>

دخالت سلیقه در چهارچوب اعتقادات فردوسی آن قدر زیاد بوده و متعصبان سنی مذهب در دوران سیطره حکمرانان اهل تسنن بر ایران به قدری در بخش اعتقادات فردوسی دخالت‌های بیش از حد نموده‌اند که «سراسر قطعه میدان ستیز قلم‌های سنی و شیعه شده»<sup>۲</sup> و «گویندگان یا کاتبانی که اندیشه‌ای خلاف اعتقادات خود در متن یافته‌اند و یا سخن فردوسی را در تأیید مطلوب خود کوتاه نداشته‌اند به افزودن و کاستن ابیات پرداخته‌اند»<sup>۳</sup>.

نسخه‌های موجود چاپی در ایران فراوانند اما همه از نقایص برشمرده فوق رنج می‌برند. از جمله آنها می‌توان از چاپ جیبی شاهنامه یاد کرد که عبارت از نسخه ژول مل (Jules Mohl) فرانسوی است که براساس هشت نسخه خطی کتابخانه ملی فرانسه و بیست و هفت نسخه خطی دیگر در ۱۸۷۸ در پاریس به چاپ رسیده است.

پیش از ژول مل، دو نفر محقق انگلیسی ترنر مکن (Turner Macan) در ۱۸۲۹ و لامسدن (Lumsden) در ۱۸۱۱ به چاپ شاهنامه در هندوستان اقدام کرده و نسخه‌های متعددی را که اقدم آنها نسخه‌های خطی سال‌های ۸۲۱ و ۸۸۲ بود مبنا قرار داده بودند. ژول مل در مقدمه شاهنامه خویش به "مکن" و پژوهش‌های وی فراوان اشاره و رجوع دارد، اما این نسخه‌ها دارای ابیات الحاقی بسیار زیاد و کاستی‌ها و فزونی‌های فراوان در اشعار اصلی سراینده می‌باشد و در عین حال کتابت کلمات و واژه‌ها نیز دقیق و قابل اعتماد نیستند. علاوه بر آن گویی "مل" به‌عمد از نسخه‌های مورد استفاده خود ضعیف‌ترین را به‌عنوان نسخه پایه قرار داده چنان‌که در برخی موارد حتی ردیف و قافیه‌های ابیات با یکدیگر انطباق ندارد.

شاهنامه مصحح ژول مل توسط انتشارات جیبی در دهه شصت شمسی بدون پاورقی و تعلیقات و توضیحات و مراجع نسخه بدل‌ها در ایران انتشار یافت، در حالی که به‌واسطه عدم دقت در حروفچینی، ایرادهای چاپی فراوان بر ضعف آن به‌ضعاف مضاعف می‌افزود و کثرت اغتشاش و درهم‌ریختگی در برخی موارد حتی به‌جایجا شدن مصاربع ابیات راه برده بود.

پس از ژول مل، یوهان فولرس آلمانی در سال‌های ۸۴ - ۱۸۷۷ بر مبنای مقایسه متن ترنر مکن و ژول مل به انتشار نسخه منقح جدیدی از شاهنامه پرداخت که این نسخه بعدها توسط کتابخانه بروخیم در ایران در سال‌های ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۵ انتشار یافت.<sup>۴</sup> به‌طور کلی چاپ بروخیم (در پنج مجلد هریک مشتمل بر دو جلد؛ دو جلد آخر به کوشش مرحوم سعید نفیسی انجام گرفت) نسبت به چاپ جیبی از هر نظر دارای نقایص کمتری است و ایرادهای

<sup>۱</sup> شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، پاورقی ص ۱۰، نسخه بدل‌ها.

در نسخه‌های چاپی که بعدها قدری عجولانه بر مبنای این نسخه‌های خطی مخدوش تنظیم شدند، بدون توجه به چگونگی امر، کلیه ابیات الحاقی و خارج از متن نیز به اصل متن راه یافته و بر «حجم اعتقادات سراینده شاهنامه» افزودند!

مرحوم ذبیح‌الله صفا - بدون پرداختن به بحث الحاقی بودن این ابیات - با تکیه بر گواهی مورخان و دلایل دیگر از خود شاهنامه و اشعار دیگر فردوسی در سایر قسمت‌ها و به‌خصوص اطنابی که در مدح امام اول شیعیان در مقدمه شاهنامه داده شده، سراینده را شیعه مذهب انسته است تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، ص ۴۸۷ اگرچه حق مطلب به درستی ادا شده، اما مرحوم صفا عنایتی به الحاقی بودن ابیات مورد بحث نفرموده، را که در زمان نوشتن مطالب فوق به نسخه مبنا دسترسی نداشته‌اند.

<sup>۲</sup> دکتر جلال خالقی مطلق، معرفی قطعات الحاقی شاهنامه، ایران‌نامه، سال سوم، شماره اول، ۱۳۶۳، ص ۲۸.

<sup>۳</sup> احسان یارشاطر، مقدمه شاهنامه، تصحیح خالقی، صفحه یازده مقدمه، چاپ بنیاد شاهنامه.

<sup>۴</sup> با اتکاء به پژوهش‌های فوق، چاپ‌های متعددی از شاهنامه در هندوستان و ایران (مانند: محمد رضانی در ۱۳۱۲؛ امیرکبیر به اهتمام محمد جعفر محبوب در ۱۳۵۰؛ دکتر محمد دبیر سیاقی در ۱۳۴۵، و با افزودن کشف الابیات در دو جلد در ۱۳۴۸ - ۱۳۵۰) به طبع رسید.

فاحش چاپی در آن کمتر به چشم می‌خورد. نسخه بدل‌ها همه در پاورقی ذکر شده و بدین ترتیب اگر کاتب و ناسخی خطایی کرده فقط سلیقه مصححین موجب تحمیل متن نهایی به خواننده نمی‌گردد و خواننده امکان رجوع و اطلاع از سایر نسخ را برای خود حفظ می‌نماید.

پس از آن مؤسسه شرق‌شناسی فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی با پژوهشی طولانی مدت (میان سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۱ میلادی) به انتشار شاهنامه‌نُه جلدی زیر نظر ی. ا. برتلس و عبدالحسین نوشین اقدام کرد و مبنای پژوهش را نسخه خطی مورّخه سال ۶۷۵ هجری قمری (متعلق به لندن) قرار داد.

اخیراً نسخه جدیدی از شاهنامه توسط بنیاد شاهنامه در آمریکا به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق انتشار یافته که در آن پژوهنده نسخه‌های متعدّد خطی را مانند نسخه ۶۱۴ هجری قمری / ۱۲۱۷ میلادی کتابخانه فلورانس، نسخه ۶۷۵ / ۱۲۷۶ لندن، نسخه ۷۳۱ / ۱۳۳۰ استانبول، نسخه ۷۳۳ / ۱۳۳۳ لنینگراد، نسخه ۱۳۴۱ / ۷۴۱ قاهره، و باز هم نسخه ۱۳۹۴ / ۷۹۶ قاهره، به اضافه سی و نه نسخه خطی دیگر (جدیدترین آنها نسخه‌ای متعلق به پایان قرن دهم هجری است) در مقایسه گرفته و با بررسی اقدم نسخ و رعایت جوانب دیگر از جمله رجوع به ترجمه‌های کهن شاهنامه توسط بنداری اصفهانی (میان سال‌های ۶۱۵ و ۶۲۴) به زبان عربی و نیز رجوع به منابع اصلی شاهنامه مانند ایاتکارزیران و کارنامک ارتخشیرپاپکان و اندرزنامه‌های پهلوی و... به تشخیص اصحّ صور ابیات اقدام نموده است.<sup>۱</sup>

بر این مبنا امروزه نسخه قابل استفاده‌ای در دست اهل پژوهش است که با استفاده از آن می‌توانند کمابیش سیمای سراینده شاهنامه را در آینه اثر او جستجو نمایند و با جهان‌بینی و خطّ سیر اعتقادات او آشنا گردند و در جهان او تفرّج و گلگشتی بنمایند.

### کندوی شاهنامه

خانه‌های شاهنامه – ابیات بلیغ آن – همانند خانه‌های کندوی زنبوران عسل چشمه‌ای پرفوران، آکنده از حرارت و حلاوت و حیات فراوان است. در فضای عطرآگین یکایک این خانه‌های پرشده و شکر روح زاینده و پاینده سراینده حضور و ظهور دارد، اگرچه به چشم نمی‌آید و به سادگی لمس نمی‌شود. فردوسی در شاهنامه مستتر است و باتمام وجود خویش در سراسر اثر شگرفش در سیران و سریان است، همچنان که کره در شیر.

در سخن پنهان شدم چون بوی خوش در برگ گل

هر که می‌خواهد مرا اندر سخن جوید مرا

<sup>۱</sup> ما در ابتدای کار دو نسخه چاپی از شاهنامه را برابر نهادیم: یکی نسخه ژول مول فرانسوی است که به فارسی توسط انتشارات جیبی در دهه شصت هجری در تهران انتشار یافته و دومی نسخه بروخیم و سعید نفیسی است. به هر حال پس از اتمام کار بر روی متن شاهنامه با استفاده از نسخه‌های فوق، به چاپ آخرین شاهنامه به تصحیح استاد جلال خالقی مطلق دسترسی یافته و اشعار را – به استثنای هجوتنامه که از متن مول برگرفته‌ایم – برطبق ضبط و انتخاب ایشان دوباره مورد بازخوانی قرار دادیم که نتیجه کار همین متنی است که به نظر خوانندگان می‌رسد، هر چند ممکن است اغلاطی از چشم مخفی مانده باشد که با تذکراتی که دریافت خواهد شد به تصحیح متن در چاپ‌های بعدی اقدام خواهد شد.

از آنجا که "سراینده" مایل به تمایزجویی از "سروده" خود نیست، از خودد به درازی سخن نرانده است؛ چرا که حیات سراینده با همه دشواری‌های آن ناپایدار و گذرا؛ اما حیات "سروده" او جاودان و پایدار و پردوام است. سراینده در پهنه سروده خویش گاه با گرزه گاوچهر سام یل بر سر اژدهای کشف رود می‌کوبد و «جهان را از پتیارگان ویژه می‌کند» تا «زمین جای آرامش و خواب گردد»؛ گاه در سیمای رستم به هفت‌خوان می‌رود تا پشت دیو سفید را به خاک مالد و با کمند شصت خم کیانیش دودست ویرانکار کاموس کوشانی را به‌بندد و با تیری که از کمان فروتنی‌اش رها می‌سازد چشم خودبین اسفندیار خودپرست را آماج بگیرد؛ و گاه در چهره سیاوش از میان کوه آتش بی‌گزند می‌گذرد؛ و گاه در محراب نیایش کیخسروی روی نیاز بر خاک می‌مالد و گوش دل به آوای سروش می‌گشاید و پیغام عالم غیب را می‌نوشد؛ و گاه در هیکل سیمرغ فرزانه سایه خجسته شهبال‌های خویش را بر فراز سر "انسان فرهمند" می‌گسترده.

اگر در کنار شیخ فریدالدین عطار و به راهبری "هدهد" می‌توان قاف را پیمود و طریق "سیمرغ" شدن را در سیر تحوّل جوهری آموخت، در کنار استاد ابوالقاسم فردوسی می‌توان دریافت که نقش سیمرغ در پاسداری و نگاهبانی از حریم حرمت فرهنگی و انسانی یک مرز و بوم دیرپا چیست.

شاهنامه سرزمینی وسیع و پهنه‌ای ناکرانمند است که در قلب آن کوهی عظیم از زمین سر به آسمان کشیده و بر فراز آن سیمرغ آشیان دارد. سیمرغ از چکاد فرازمند آشیان خویش بر سراسر ایران زمین می‌نگرد و به فراخوان زال زر — آنگاه که پری از او را با عود و بخور به آتش می‌نهد — پرواز کرده و بر بلندی گزی سرسبز در کنار دریا فرو می‌آید و خواننده را از ارشاد و هدایت خود بهره‌مند می‌سازد.

فردوسی از دیار سیمرغ پیام می‌آورد و به دیار سیمرغ راهنمایی می‌کند. خبر فردوسی را باید از این دیار شنید و در همان صحنه به یافتنش کوشید.

پیدا است که "پیردانای طوس" شاعری از زمره شاعران سخن‌سنج چون دقیقی یا اسدی طوسی یا... دیگران از متقدّمان و معاصران و متأخرانش نیست که صرفاً به قوّت طبع به نظم نسخه‌های کهن تاریخ و اساطیر نیاکان خویش پردازد. بلکه شخصیتی بسیار پیچیده، غنی و عمیق دارد که برای موصوف کردنش به‌صفتی و متّصف نمودنش به‌وصفی باید او را "درویشی بی‌خویش" خواند که از سر ایثار در این رهگذار پانهاده و این قدم را مأموریتی الهی - تاریخی برای خود به‌شمار آورده، و رنج عظیم سرودن این مجموعه بی‌همتا را برای کسب عنایت ایزدی با عشقی بی‌مانند به جان خریده است.

که خود رنج در راه ایزد رواست

به رنج اندر آری تنت را سزاست

### زمره‌ای از اعتقادات فردوسی

استاد ابوالقاسم فردوسی آزمند این جهان نیست، آرزومند آن جهان است. آن جهان را واقعی و موجود و سرای جزا می‌داند و می‌داند که برای راحتی در آن جهان باید توشه‌ای نیک از رفتارها و گفتارها و کردارها با خود فراهم آورد. اما در همین جهان هم واکنش کنش خویش را می‌بیند.

سخن تا توانی به آزرم گوی

درشتی ز کس نشنود نرم گوی

فردوسی دنیا را مزرعه آخرت می‌شمارد، مزرع اعمال که بار و ثمره آن در عالم باقی و سرای دیگر آشکار می‌شود. بدین روی، از آنجا که نظری به این جهان ندارد، می‌کوشد که رفتارهایش چنان باشد که در آن سرا برای او اسباب شرمندگی و سرافکندگی فراهم نسازد. کتاب شاهنامه دسترنج فردوسی و کارنامه حیات او است.

همی خواهم از روشن کردگار	که چندان زمان یابم از روزگار
کزین نامه نامور باستان	به گیتی بمانم یکی داستان
که هر کس که اندر سخن داد داد	از او جز به نیکی نگیرند یاد
بدان گیتی‌ام نیز خواهشگر است	که با ذوالفقار است و با منبرست
منم بنده "اهل بیت" نبی"	سرافکننده بر خاکپای وصی"

در پیشگاه داوری آن جهان چون از او پرسند که با خود چه آورده‌ای، خواهد گفت شاهنامه را که کتابی است در حکمت عملی که در تمامی اجزای آن اخلاق متین و والای انسانی و آزادگی آموزش داده می‌شود، سراسر آن حکمت و عبرت از ماهیت جهان است، کتابی است که خواننده را بیدار از غفلت می‌نماید، او را به خود می‌آورد و به جستجوی راه حق می‌کشاند. کتابی است که با عشق و تویی به خاندان پیغمبر خدا نگاشته شده و خواننده را به دامان اولیا هدایت می‌کند.

پیر طوس به حضرت مولا علی(ع) عشق فراوان دارد، با این عشق و محبت می‌زید و می‌میرد. در هنگام مردن نیز آرزوی آن است که به دست علی(ع) از خاک برگرفته شود و مورد شفاعت و عنایت او قرار گیرد. وی از علی(ع) به عنوان صاحب تیغ تیز ذوالفقار و منبر خطابه و اندرز و با صفت "خواهشگری" یعنی شفاعت یاد می‌کند و خود را سرافکننده بر خاک پای او و بنده اهل بیت می‌شمارد. از آنجا که به جانب آستان بی‌نیازی رهسپار است و حضور مولا علی(ع) را در دو سرا به یقین حقیقت می‌شمارد درصدد است که توشه‌ای قابل ارائه به همراه برد. به همین دلیل نیز تلاش می‌کند که از هر نظر در سراسر اثر خویش سنگ تمام بگذارد تا فردا اگر از او پرسند آنچه کرده‌ای تو را به چه کار آید؟ در پاسخ بگوید که بدان خلقی را زنده کردم و تاریخی را از حضيض انحطاط و اندراس نجات دادم و مرزهای فرهنگی ایران را با دیواری نامریی و زوال‌ناپذیر سده‌ها و هزاره‌ها استوار است و سیل‌های متوالی یاجوج و ماجوج و تاتار و مغول و غرب و شرق بر آن نفوذ و تأثیری ندارد. با پیوند کلامم نظام نظمی پرانتظام را انسجام دادم. چون مهندسی کار دیده بنیانی ریختم که هیچ زلزله و طوفانی بر آن آسیب‌رسان نخواهد بود. شعله همیشه جاویدی را برفروختم که قبس‌ها و شراره‌های آن دل و جان پارسی‌زبانان در اقصا نقاط جهان را به شوق ایران و ارزش‌های عظیم فرهنگی آن گرم و زنده و نورانی نگاه خواهد داشت.

نمیرم از این پس، که من زنده‌ام	چو تخم سخن را پراکنده‌ام
هر آن کس که دارد هش و رای و دین	پس از مرگ بر من کند آفرین
بناهای آباد گردد خراب	ز باران و از تابش آفتاب
پی افکنم از نظم کاخی بلند	که از باد و باران نیابد گزند

استاد ابوالقاسم فردوسی می‌داند به چه کاری مشغول است و از نتیجه تاریخی کار خود نیز آگاهی دارد، چون خود خواهان حصول این چنین نتیجه‌ای است. خداوند در قرآن مجید فرموده: کسی که یک نفر را بکشد گویی خلقی را کشته و کسی که یک نفر را از مرگ برهاند گویی خلقی را زندگی بخشیده است. اما فردوسی درصدد آن است تا خلقی را از مرگ، از انحطاط، از پوسیدگی، از سستی، از زبونی، از جبن، و از زوال رها سازد تا جهانی بدین سبب احیا و سرزنده گردد. فردوسی بر آن است تا در برابر لگدکوبی زمانه غدار و حوادث مهارناپذیری که فلات ایران عرصه آن است، با رویی استوارتر و حصارى پایدارتر از دیوار چین بنا نماید که با چشم دل به رؤیت و رصدش باید نشست. دیوار دفاعی شاهنامه گرداگرد حریم انسانیت و اخلاق جوانمردی و سجایای مردمی است؛ سنگ بنای این بنیان اصل فرهنگى و نورانیت باطن و روشنى روان می‌باشد. انسان فرهنگى ایران مزدیسناى و "ولى" در فرهنگ "تصوّف - تشیع" ایران اسلامى در فضای شاهنامه خود را در یکدیگر یکتا و یگانه می‌یابند. بیهوده نیست که ایران محمل قبول ارزش‌های اسلام محمدی است. علی را گرچه کم‌وبیش همه مسلمانان شناختند. ولی فقط ایرانیان تاحدّ قدرت معنوی خویش قدر دانستند. زیرا آنان پیش از ظهور اسلام و نزول قرآن نیز به "انسان فرهنگى" و امر "ولایت" باور داشتند. این درحالی بود که اعراب دوران جاهلیت با مفهوم فرهنگى و اصل ولایت به‌کلی بیگانه بودند و با کفر و نفاق خو داشتند، چنان که در قرآن مجید آمده است: **الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا**.<sup>۱</sup> غالب مسلمانان صدر اسلام، اعرابی بودند که یا از بیم شمشیر یا به بوی غنیمت قبول اسلام کردند درحالی که به‌گواهی قرآن دل‌هاشان آکنده از حمیت دوران جاهلی و ارزش‌های جاهلیت بود: **أَذْجَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ...<sup>۲</sup>** دلیل آنان برای قبول دعوت رسول خدا(ص) نیز آن بود که اندک‌اندک مشاهده نمودند که باد از جبهه اسلام می‌وزد. آیات نفاق درباره مسلمان صدر اسلام است، همان‌ها که پس از درگذشت محمد(ص) بی‌درنگ به ارزش‌های جاهلی خویش رجوع نموده و همین آداب و ارزش‌ها را پس از فتح سرزمین‌ها و ممالک مختلف من جمله ایران همه جا بسط و سیطره دادند، اما زیر رایت اسلام و به نام قرآن! همین امر قبلاً در قرآن پیش‌بینی و پیش‌گویی شده بود: **وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنَّ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ؟<sup>۳</sup>** محمد پیغمبری مانند پیغمبران پیشین است، اگر او کشته شود یا بمیرد، شما بر پاشنه‌های پایتان خواهید چرخید و به آداب پیشین خویش رجوع خواهید کرد. اما غالب ایرانیانی که قبول اسلام کردند "اصحاب غنیمت" نبودند "اصحاب حقیقت" بودند و به انسان فرهنگى باور داشتند. قبول اسلام از جانب آنان ناشی از بیم شمشیر نیز نبود. آنان در بدر در پی "ولى وقت" و انسان کامل زمان خود در جستجو بودند. سلمان پارسی را شمشیر اعراب مسلمان نکرد. او در پی راهنمای الهی به هر کلیسا و کنیسه و معبد و آتشکده‌ای روی آورد و همه جا را خالی از فروغ فرّه ایزدی یافت. سرانجام ادامه جستجوهای وی، وی را در مدینه به دیدار محمد(ص) نایل ساخت. همانجا دامن او را گرفت و با وی بیعت ایمانی نمود و پس از او نیز با جانشین وی علی مرتضی سکاندار کشتی ولایت بیعت کرد. باذان پارسی نیز به شمشیر اعراب قبول اسلام نکرد. او از یمن به مکه آمد و به خدمت رسول خدا شتافت و به‌دست ایشان

<sup>۱</sup>. سوره توبه، آیه ۹۷: اعراب کافرتر و منافق‌تر از دیگرانند.

<sup>۲</sup>. سوره فتح، آیه ۲۶: هنگامی که کافران تصمیم گرفتند که به تعصّب جاهلی دل بسپارند...

<sup>۳</sup>. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

به شرف توبه و ایمان مشرف گشت.

درک ایرانیان از دعوت پیغمبر خدا و آیات قرآنی اساساً با درک اعراب دوران جاهلیت تفاوت نهادین داشت، و بدین‌روی ایران بود که محمل قبول ارزش‌های ولایی و اصل ولایت... گردید؛ و اسلام با نام تشیع — که جوهر و حقیقت قرآن است — و تصوف — که جوهر و حقیقت تشیع است — در درون مرزهای فرهنگی ایران بزرگ به حیات خود ادامه داد. البته راه خدا و طریق هدی همیشه پایدار و برقرار بوده و خواهد بود. فردوسی نیز در چنین مجموعه فرهنگی چشم به جهان گشوده و با این ارزش‌ها پرورش یافته و آموخته شده بود. شاهنامه او نیز محل تلاقی و ظهور همین ارزش‌ها است. نمی‌توان شیعه نبود و به‌دفاع از اولیا تشیع پرداخت، همچنان که نمی‌توان صوفی نبود و به ارائه ارزش‌های راستین تصوف برخاست. نمی‌توان دل‌باخته و دل‌داده علی نبود و خود را خاکپای او خواند و بدان افتخار جست و گفت:

بر این زادم و هم بر این بگذرم  
یقین دان که خاک پی حیدرم

اگر پرده غفلت را از برابر چشمانمان کنار زنیم، مشاهده می‌نماییم که فردوسی در همه ابواب کتابش اندرز به پرداختن به توشه آن جهان و بی‌اعتنایی نسبت به غم و شادی این دنیا و ذخیره‌کردن باقیات صالحات و حسنات اعمال می‌دهد و نیاز و خاکساری در برابر اولیا و راهنمایان الهی را سبب ظهور نور اسلام و فروغ ایمان در دل و جان سالکان می‌شمارد و این امر را سرمایه بقا معرفی می‌نماید.

تو چندان که باشی سخن گوی باش	خردمند باش و نکو خوی باش
چو رفتی سر و کار با ایزد است	اگر نیک باشدت کار ار بد است
جوانی و پیری به نزد اجل	یکی دان چو دین را نخواهی خلل
دل از نور ایمان گر آکنده‌ای	تو را خامشی به که تو بنده‌ای
پرستش همان پیشه کن با نیاز	همان کار روز پسین را بساز
بر این کار یزدان تو را راز نیست	اگر دیو با جانت انباز نیست
به گیتی در این کوش چون بگذری	سرانجام اسلام با خود بری

بسیار کسانی که دم از دوستی فردوسی می‌زنند اما به این نکته که فردوسی دم از دوستی علی مرتضی می‌زد واقعی نمی‌نهند. اینان دوستدار فردوسی نیستند. پیروان امیال خویشند. اینان می‌کوشند تا فردوسی را خارج از چارچوب اعتقادیش قرار دهند تا قابل پسند گردد. آنان فردوسی را نمی‌پسندند چون خودپسندند و خود را می‌پسندند!

فردوسی خودش به روشنی خودش را معرفی کرده و از خود به عنوان خاکپای علی مرتضی یاد نموده است. اگر بارها در شاهنامه به انتقاد از آزمندی پرداخته، خود نیز به اندرزهای خود عمل کرده و دست رد بر سینه صله سی‌هزار دیناری سلاطین زده و به‌جای مدیحه‌سرایی هجونا‌مه‌ها ساخته و منتشر کرده است. فردوسی خاکپای علی مرتضی است. حال باید از ما فردوسی دوستان مدعی پرسید که شما دوستدار چه کسی هستید؟ باید پرسید آیا شما فردوسی را با اعتقاداتش می‌پذیرید یا فردوسی را با اعتقادات خودتان؟ آیا خودتان را می‌پذیرید یا فردوسی را؟

چه نیازی است که خود را فریب دهیم؟ چه نیازی به دوستی فردوسی است. خود را که دوست داشته باشیم کافی است؟!

آن شبان بیابانی در راه دوستی و عشق به خداوند در مناجاتش از سر بزهایش گذشت. استاد ابوالقاسم فردوسی نیز از سر سی هزار دینار زر خالص گذشت و آنها را به پای محبتش به علی مرتضی ریخت. ما از سر چه در راه دوستی اولیای خدا می‌گذریم؟ آیا از سر کبر و غرور و منیت و خودخواهی و خودپرستی و تکبر و خودبینی‌هایمان می‌گذریم یا به بیهوده لاف دوستی فردوسی و سایر اکابر فرهنگ ایران را می‌زنیم. بزرگان فرهنگ ایران همه در مکتب فقر و قناعت و استغنا و بی‌نیازی تربیت شده و به کمال رسیده‌اند. آنان پی کاملان را گرفتند تا تکامل یافتند، آنان مردان حق را خاک راه شدند تا از خاکشان باغ‌های تنومند روید و به بار نشست. اگر فردوسی کسی چون ما بود که از پس کاری این چنین گران بر نمی‌آید. دوستی فردوسی و فردوسی دوستی چیزی جز قدم نهادن در راه او و سر نهادن به مکتب او نیست. کلاهمان را قاضی کنیم و از وجدان خویش در خلوت بپرسیم آیا حقیقتاً در دل خویش حتی اندک علاقه‌ای به فردوسی داریم؟

### تعلق فقری و طریقتی فردوسی

از آنجا که شاهنامه در خراسان و به‌ویژه در شهر طوس انتظام یافت و استاد ابوالقاسم فردوسی طوسی به کرات و مراتب در شاهکار خویش از هم‌طریقانی به نام "آزادگان" یاد کرده، و بدون آن که ذکر نام آنان را بنماید از جوانمردی آنان تجلیل نموده است، و از آنجا که شهر طوس در همان ایام محل استقرار اکابر تصوف و عرفان ایران بوده و قطب طریقه مرتضویه رضویه معروفیه در این شهر مسکن و خانقاه داشته اشاره‌ای به مقامات ایشان ضروری به نظر می‌رسد.

### رشته انتساب شیخ ابوالقاسم عبدالله بن علی کوراکانی (گرکانی) طوسی

شیخ عبدالله بن علی بن عبدالله طوسی (۳۸۰ - ۴۶۹ هجری) از اقطاب سلسله حقه و از اکابر تاریخ تصوف و از عظام صوفیان خطه خراسان در قرن چهارم و پنجم هجری است.<sup>۱</sup> شیخ ابوسعید ابوالخیر به او ارادت فراوان داشته و بارها به دیدار و زیارتش رفته است. وی روستازاده‌ای از روستای کوراکان از دهستان زراب طوس (بخش چناران مشهد) بوده و از طریق کشاورزی روزگار می‌گذرانده و در خانقاه خویش در شهر طوس خدمت ارشاد و هدایت طالبان را تمهید می‌نموده است. از مشایخ بزرگ و نامدار ایشان شیخ ابوعلی فارمدی و شیخ ابوبکر بن عبدالله نساج را می‌توان یاد کرد.

<sup>۱</sup> اهل تحقیق برای کسب اطلاعات بیشتر نسبت به مقامات و کرامات شیخ ابوالقاسم کوراکانی طوسی می‌توانند به این منابع نیز رجوع نمایند: هجویری / کشف المحجوب؛ ذهبی / العبر؛ عین القضاة همدانی / نامه‌ها؛ خواجه عبدالله انصاری / کشف الاسرار؛ محمد منور / اسرار التوحید؛ امام محمد غزالی / کیمیای سعادت؛ شیخ فریدالدین عطار / تذکره الاولیاء؛ نورالدین عبدالرحمن جامی / انفات الانس من حضرات القدس؛ سید مصطفی آزمایش / تاریخچه تحولات سلسله نعمت الهی؛ محمدباقر سلطانی / رهبران طریقت و عرفان؛ حمید فرزام / تحقیق در احوال و نقد آثار و افکار شاه نعمت الله ولی.

در گزارش‌های مغشوش تاریخی به اقامه نماز شیخ ابوالقاسم کرکانی (کوراکانی) بر فردوسی طوسی اشاره رفته، اما این امر را به بعد از تدفین پیکر شاعر موکول نموده‌اند. البته این اغتشاش را جز به حساب تعصب واقع‌نگاران نمی‌توان گذشت. «در باب کرکانی داستان‌هایی که نمایشگر تعالیم عرفانی اوست در کتب صوفیه نقل شده است و یکی از افسانه‌های مربوط به زندگی او همان تهمت معروفی است که بعضی از بی‌خبران به وی زده‌اند و گفته‌اند که او بوده است که بر جنازه حکیم ابوالقاسم فردوسی استاد طوس، نماز نگزارده است! حال آن‌که هرکس منابع اطلاعات در باب او را از مدنظر گذرانده باشد به نیکی او را از این اتهام تبرئه می‌کند»<sup>۱</sup> البته چنان‌که ذکر شد متعصبان کاملاً نمی‌گویند که حضرت شیخ نماز بر جنازه فردوسی نخوانده، بلکه می‌گویند با تأخیر خوانده! و تأخیر در این نماز را باید ناشی از تعصب همان کسانی دانست که در شاهنامه دستبردهای فراوان نیز زده و در بیان اعتقادات فردوسی دخل و تصرف بسیار نموده‌اند.

### شاعری شیخ ابوالقاسم کوراکانی؟

از جمله مطالب منسوب به شیخ ابوالقاسم کوراکانی "شاعری" وی است. عطار نیشابوری در تذکره الاولیاء<sup>۲</sup> آورده است:

«نقل است که شیخ ابوسعید ابوالخیر گفت آن وقت که قرآن می‌آموختم پدر مرا به نماز آدینه برد. در راه شیخ ابوالقاسم کرکانی که از مشایخ کبار بود پیش آمد،... و یک‌بار دیگر شیخ ابوالقاسم مرا ابوسعید ابوالخیر را گفت که ای پسر خواهی که سخن خدا گویی؟ گفتم خواهم. گفت در خلوت این می‌گویی:

من بی تو نمی‌توانم کرد	احسان تو را شمار نتوانم کرد
گر بر تن من زبان شود هر مویی	یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

شیخ ابوسعید می‌فرماید همه روزه این بیت می‌گفتم تا به برکت این بیت در کودکی راه حق بر من گشاده شد.»

از روایت فوق معین است که شیخ ابوالقاسم شیخ ابوسعید را در ایام شباب به آیین فقر مشرف فرموده و او را به خلوت نشانده و این رباعی را به‌عنوان ذکر خاص به او تلقین کرده است. درنهایت از مدد نفس ابوالقاسم این رباعی چون کلیدی چهار لبه ابواب غیبی را بر شیخ ابوسعید مفتوح و دیده دل او را گشاده است. اگرچه شیخ ابوسعید ابوالخیر از نخستین صوفیان است که به شعر روی آورده و از وی رباعیات و قطعاتی ثبت دفاتر شده، اما این رباعی مسلماً از شیخ ابوسعید نیست، زیرا به‌گواهی خود او آن را از لسان شیخ ابوالقاسم فراگرفته و متعلق به ایشان است،

<sup>۱</sup> شفیع کدکنی، تعلیقات بر اسرارالتوحید، ج ۲، ص ۶۷۷.

<sup>۲</sup> عطار، تذکره الاولیاء، ص ۲۷۲.

به‌ویژه آن‌که در هیچ منبع دیگر به‌نام گوینده دیگری نقل نشده است. با این حال در انتساب این رباعی به شیخ ابوالقاسم نباید شتاب کرد، زیرا درحقیقت منبع مورد استفاده شیخ فریدالدین عطار نیشابوری در ذکر واقعه فوق یعنی کتاب اسرارالتّوحید این حکایت را در مورد شیخ ابوالقاسم بشر یاسین نقل نموده، نه شیخ ابوالقاسم کرکانی. یعنی عطار بین دو "ابوالقاسم" تخلیط کرده است.

مسلم آن است که نخستین مرتبی شیخ ابوسعید شیخ ابوالقاسم بشریاسین و مرتبی بعدی پیرابوالفضل ابوالحسن بوده و سپس کار تکمیل تربیت وی برعهده شیخ ابوالعباس قصاب آملی واگذار شده و این امر از خرّقه‌نامه شیخ ابوسعید در اسرارالتّوحید<sup>۱</sup> مستفاد می‌گردد که به این شرح است: «شیخ ابوالعباس قصاب، محمّد بن عبداللّه طبری، بومحمّد حریری، جنید بغدادی، سریّ سقطی، معروف کرخی، داودطایی، حبیب عجمی، حسن بصری، و او از امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب - رضی‌الله عنهم اجمعین - و او از مصطفی صلوات‌الله و سلامه‌علیه». شیخ ابوالعباس قصاب از مشایخ سلسله حقّه معروفیه و نیز از ادامه‌دهندگان حکمت خسروانی و عرفان ایران باستان و جامع میان جهان‌بینی ولایی، مبتنی بر اصل ولایت و جهان‌بینی فرهمندان به‌شمار می‌آمده است.<sup>۲</sup>

### جوّ فرهنگی شهر طوس

این همه می‌رساند که شهر طوس در فضای ویژه فرهنگی غوطه می‌خورده. حضور مشایخ بزرگ تصوّف و ارکان عظام تشیّع و درهم‌آمیختگی فرهنگ عرفانی خسروانی با تصوّف اسلامی رنگ خاصی به این حوزه استثنایی فرهنگی در ایامی بخشیده بود که استاد ابوالقاسم فردوسی در آن دیار به‌سر می‌برد. در این ایام شهر طوس مرکز رفت و آمد اکابر طریقت بود و قسمت مهمّی از کرامات و مقاماتی که درباره شیخ ابوسعید ابی‌الخیر نقل شده به زمانی باز می‌گردد که این بزرگوار در خانقاه استاد ابواحمد در طوس مأوا گزیده بوده است. وی در طول اقامت خویش در این شهر بارها به دیدار شیخ ابوالقاسم کرکانی رفت و از جمله در اسرارالتّوحید<sup>۳</sup> آمده است:

«روزی شیخ ما ابوسعید ... و شیخ ابوالقاسم کرکانی رحمه‌الله علیه در طوس با هم نشستند بودند بر یک تخت و جمعی درویشان پیش ایشان ایستاده. به دل درویشی گذشت که آیا منزلت این هر دو بزرگ چیست؟ شیخ ما بوسعید حالی روی بدان درویش کرد و گفت: هرکس خواهد که دو پادشاه به هم بیند در یک جای و در یک وقت بر یک تخت بر یک دل، گو در نگر...».

<sup>۱</sup> اسرارالتّوحید، تصحیح دکتر شفیعی کدکنی، ج ۱، ص ۴۹.

<sup>۲</sup> شیخ اشراق شهاب‌الدین سهروردی در کنار منصور حلاج و ابویزید بسطامی و شیخ ابوالحسن خرقانی، شیخ ابوالعباس قصاب را نیز یکی از ادامه‌دهندگان حکمت خسروانی و عرفان ایران باستان خمیره الخسروانیین فی السلوک می‌شمارد (اسرارالتّوحید، تعلیقات، ج ۲، ص ۶۶۰).

<sup>۳</sup> اسرارالتّوحید، ص ۶۰.

گفتیم که خانقاه استاد ابواحمد محل توقف و وعظ و سماع شیخ ابوسعید ابوالخیر در طول اقامت وی در شهر طوس بوده است. از این استاد ابواحمد اطلاعات زیادی در کتب رجال صوفیه نقل نشده است. همین قدر می‌دانیم که «خانقاه استاد ابواحمد قدمگاه شیخ ابونصر سراج بود، و استاد ابواحمد شیخ ما را مراعاتها کرد و چند روز او را به طوس نگاه داشت و شیخ را در خانقاه خویش مجلس نهاد و اهل طوس چون سخن شیخ بشنیدند و آن کرامات ظاهر او بدیدند به یک‌بار مرید شیخ ما گشتند و قبول‌ها یافت و مریدان بسیار پدید آمدند.»<sup>۱</sup>

بنا به نقل صاحب کتاب اسرارالتوحید شیخ ابوسعید پیش از ورود به شهر طوس در حدود ده باژ از محال شهر طابران توقف کرده و از شیخ محمود معشوق طوسی برای ورود به شهر کسب اجازه نموده است: «درویشی را پیش بفرستاد گفت باید که به شهر شوی به نزدیک معشوق و گویی دستوری هست تا در ولایت تو درآییم؟... و این معشوق از عقلای مجانبین بوده است و سخت بزرگوار و صاحب حالتی به کمال و نشست او در شهر طوس بوده است و خاکش آنجا است»<sup>۲</sup> و چنانچه یاد شد ده باژ از قرای طابران طوس محل تولد استاد ابوالقاسم فردوسی طوسی بوده و به لحاظ باطنی در دایره ولایت شیخ محمد معشوق طوسی قرار داشته و کسانی که برای درک محضر وی می‌رفتند، قصدشان نه نظرخواهی و مشورت عقلی و نقلی بلکه کسب همت و توجه و عنایت و گرفتن اجازه از شیخ بوده است. پس در صورتی که روایت رفتن استاد ابوالقاسم فردوسی به نزد شیخ محمد معشوق طوسی را مبتنی بر مبنای تاریخی دقیقی بشماریم باید آن را ناشی از اعتقاد عمیق فردوسی به تأثیر نظر اکابر تصوف و عرفان به حساب آوریم. البته تعداد مشایخ و اکابر تصوف در خراسان و به‌ویژه طوس و شهرهای اطراف آن در قرن چهارم و پنجم از حد احصا فرا می‌رود و به این سبب احوال برخی از آنان نقل نشده، و آنچه از دیگران نقل شده نیز مشتی از خروار است. چنانچه محمد منور در کتاب سابق‌الذکر در این مورد می‌نویسد:

«هنوز در این خاک [خراسان] و در این عهد — که عهد قحط دین و نیافت مسلمانی است، خاصه در خراسان و از تصوف و طریقت نه اسم مانده است و نه رسم و نه حال و نه قال — اینجا مشایخ نیکو روزگار و صوفیان آراسته به اوقات و حالات سخت بسیار باقیند، که باقی بادند بسیار سال‌ها.»<sup>۳</sup>

خرقه نامه شیخ ابوالقاسم کوراکانی و بزرگان قبل و بعد از ایشان بنابر ضبط حضرت شاه نعمت‌الله ولی به این قرار است:

«خرقه این فقیر نعمت‌الله بن عبدالله بن محمد بن عبدالله الحسینی از حضرت با رفعت قطب المحققین... شیخ عبدالله یافعی... و او از... شیخ صالح بربری و او از شیخ کمال الدین کوفی و او از... شیخ ابی مدین مغربی... و او از شیخ ابوسعید اندلسی و او از... شیخ ابوالبرکات... و او از شیخ ابوالفضل بغدادی... و او از شیخ احمد غزالی... و او از محقق محق و صدیق مصدق شیخ ابوبکر نساج (طوسی) رحمه‌الله علیه و او از شیخ‌المشایخ شاکر عالم و ذاکر دائم شیخ ابوالقاسم /علی کوراکانی

<sup>۱</sup>. همان، ص ۵۸.

<sup>۲</sup>. همان، ص ۵۷.

<sup>۳</sup>. همان، ص ۴۰.

طوسی] و او از شیخ ابوعثمان مغربی و او از... شیخ ابوعلی کاتب و او از شیخ ابوعلی رودباری و او از سید طایفه صوفیه شیخ مرشد جنید بغدادی، او از... شیخ سری سقطی و او از... شیخ معروف کرخی و او از... شیخ داود طایی و او از... شیخ حبیب عجمی و او از شیخ حسن بصری و او از امام الاثمه و محیی السنه والجماعه سلطان الاولیا و برهان الاصفیا مظهر العجایب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و او از حضرت محمد مصطفی (ص).<sup>۱</sup>

## امتزاج تصوّف و تشیّع در طوس خراسان

با توجه به خرقه‌نامه‌ای که از شیخ ابوسعید نقل شد و با دقت در رشته انتساب شیخ ابوالقاسم کوراکانی معلوم می‌افتد که همه اکابر تصوّف سرچشمه عالیّه تربیت‌های طریقتی و تعالیم سلوکی خود را علی مرتضی امام اول شیعیان می‌دانند.

حاصل کلام آن که به دلیل پیوستگی قرائت ولایتی عرفانی از تشیّع با اساس تربیت صوفیانه که در نهایت موجب آمیختگی و امتزاج تام این دو می‌شده<sup>۲</sup> و نیز به‌گواهی روح حاکم بر شاهنامه و همچنین باتوجه به جوشش بی‌مانند حوزه عرفانی طوس در آن ایام می‌توان نتیجه گرفت که:

**الف -** استاد ابوالقاسم فردوسی طوسی به چند طریق (اعتقاد به تشیّع و امتزاج تصوّف و تشیّع با یکدیگر؛ مهرورزی به فرهنگ خسروانی و امتزاج این فرهنگ در آراء مشایخ خراسان و بزرگان تصوّف در آن عصر؛ و...) با تصوّف و عرفان ارتباط و پیوند مسلم داشته است.

**ب -** همچنین آنچه در مورد جوانمردان و آزادگان شهر طوس توسط استاد در شاهنامه نقل افتاده ناظر به همین جماعت احرار و درویشان بی‌خویش و روندگان طریق حقیقت و پویندگان طریقت معرفت است. در پایان با این دو بیت که مربوط به شاعری گمنام از ایام استاد ابوالقاسم فردوسی است و در اسرارالتوحید<sup>۳</sup> نقل افتاده، سخن را به انجام می‌رسانیم:

<sup>۱</sup> برای این منظور از خرقه‌نامه و شجره‌نامه خطی شمس العرفا استفاده می‌شود که حضرت شاه نعمت‌الله ولی در بیان سلسله نسبت خویش بیان فرموده است. اواخر قرن هشتم و اوایل قرن نهم. رساله عبدالرزاق کرمانی، جزء مجموعه رضوان المعارف الهیه ص ۱۹، به نقل از دکتر حمید فرزام؛ و نیز مجموعه چاپی انستیتو ایران و فرانسه، صفحه ۵۴؛ و زندگانی شاه ولی، دکتر حمید فرزام، ص ۵۷، به شرح و تفصیلی که در آثار شاه نعمت‌الله ولی به‌صورت منظوم و منثور آمده نسبت خرقه این بزرگواران به‌صورت فوق‌الذکر به معصوم (ع) می‌رسد. براساس نسبت خرقه دیگری جناب معروف کرخی که دربان حضرت رضاع (ع) بود از جانب ایشان نیز مأذون در بیعت گرفتن بوده است و بدین دلیل سلسله معروفیه مرتضویه را "رضویه" نیز می‌خوانند. برای اطلاع بیشتر در این مورد به شجره‌نامه حاج آقا زین‌العابدین شیروانی مستعلیشاه در *بستان السیاحه* رجوع شود؛ و نیز به‌نسبت خرقه حاج آقا ملاعلی نورعلیشاه ثانی در مقدمه *صالحیه* و نیز به سلسله‌نامه مندرج در *خورشید تابنده*، جناب حاج علی تابنده محبوب‌علیشاه، چاپ دوم، صص ۷ - ۴۲.

<sup>۲</sup> مرزبندی میان تصوّف با وجود اعتقادات خاصّ عرفانی شیعی‌اش با تشیّع از دوران امیرتیمور به بعد با ظهور فرقه نقشبندی به‌طور خلق الساعه صورت گرفت. باید دانست که فرقه نقشبندیّه توسط مسلمانان زردپوست - ترکمانان و ازبکان و تورانیان - اختراع شد که تعصب شدید در تسنن داشتند و حاضر به قبول سلوک تحت ولایت اولیاء تصوّف که همه شیعه مذهب بودند - مقارن قطبیت حضرت شاه نعمت‌الله ولی - نمی‌شدند. امروزه نیز این مکتب در همان خطوط جغرافیایی بسیار پراکنده است، به‌طوری که اکثریت قریب به‌اتفاق مسلمانان نواحی تورانستان صوفی و نقشبندی هستند.

<sup>۳</sup> *اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید*، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، ج ۱، ص ۱۶.

خود کشتنشان ولایت ایشان است  
جان کرده فداکار جوانمردان است

این عشق بلی عطای درویشان است  
دینار و درم نه رتبت مردان است

